

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد مرحوم شیخ الشریعہ اصفهانی در دو حدیثی که عقبه بن خالد از امام صادق علیه السلام در اقضیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند در هر دو قضیه تشکیک کردند، یکی مربوط به شفعه بود که از امام صادق علیه السلام، هم کافی روایت کرده عن محمد بن عبدالله بن هلال، یکی هم شیخ در تهذیب روایت کرده که ظاهراً، البته ظاهراً، او هم روایت را از کافی گرفته و در هر دو مورد بالاخره سند به عقبه بن خالد می‌رسد. در این مورد روایتی که هست، این است که قضی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الارضین و المساکن بالشَّفَعَة و قال لا ضرر و لا ضرار و قال اذا عرفت العرف وحدت الحدود فلا شفعة، در زمین و مسکن پیغمبر حکم به شفعه کردند و فرمودند که لا ضرر و لا ضرار.

صحبت در این لا ضرر و لا ضرار است که آیا این لا ضرر و لا ضرار کلام کیست؟ آیا کلام پیغمبر است یا اینکه کلام امام است یا کلام راوی است؟ که خب البته یک آثاری بر این مترتب می‌شود، اصل این قضیه روایتی است که عبادة بن صامت از طریق اهل تسنن یعنی اهل تسنن به او می‌رسانند از طریق اسحاق، از عبادة بن صامت این اقضیه النبی شده که حدود بیست مورد هست و در آن روایت و قضی لا ضرر و لا ضرار است یعنی وقتی که موارد اقضیه را عبادة بیان می‌کند یکی از آن موارد هم لا ضرر و لا ضرار است یعنی پیغمبر حکم به لا ضرر و لا ضرار کردند، طبع قضیه می‌رساند که این لا ضرر و لا ضرار خودش به عنوان قضیه مستقل است و إلا اگر در ضمن ...، آن وقت در شفعه هم دارد که قضی بالشَّفَعَة بین الشَّرْكَاء یا ...، در آنها شفعه دارد، آن وقت این لا ضرر اگر به دنباله این قضاء به شفعه بود دیگر دوباره نمی‌گفت و قضی لا ضرر و لا ضرار، همین خودش به تنهایی کفایت می‌کرد این البته اموری است که در اینجا این احتمال را مرحوم شیخ الشریعہ دادند و روی این مسأله خیلی پافشاری کردند و خیلی

مصمماً، ایشان جازماً فرمودند که این مسألة لاضرر و لاضرار این در ذیل مسألة شفعه و مسألة فضل ماء نیست، چون یک روایت دیگری هم هست که قضی رسول الله در اوبار و اودیة که لا یمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاء، این روایت را هم باز عقبه بن خالد از امام صادق بیان می کند جزو اقضیه النبی، که روایتش در فقیه هست، مرحوم شیخ الشریعه، ایشان می فرمایند که اصل این روایاتی که عقبه بن خالد بیان کرده، این اصلش همان روایتی است که عبادة بن صامت نقل می کند، منتهی عقبه بن خالد آمده این روایات را از امام صادق نقل کرده، منتهی خود فقهاء این را تقطیع کردند، تکه تکه کردند و هر کدام از این اقضیه را در باب مختص به خودش آوردند، مثلاً در باب احیاء موات، آن روایت فضل ماء را در آن جا فقیه آورده یا فرض کنید که قضی النبی بین الشركاء فی الارضین و المساکن بالشفعه آن را در باب شفعه آورده و همین طور در باب دیات در باب سقط جنین و اینها آوردند، این را دیگر خود آنها آمدند تیکه کردند همان آن طوری که رسم و دیدن آنها بر این بوده، بناءً علیهذا ما نمی توانیم بگوئیم که لاضرر در تتمه قضای به شفعه و قضای به فضل ماء، آن قضا مذیل به لاضرر بوده بلکه لاضرر هم خودش یک قضای مستقل بوده و دلیلی نداشته که عبادة بن صامت بیاید بر اساس یک نفع شخصی، اگر این شفعه و این فضل ماء هر دو مذیل بودند، بیاید ذیلش را حذف کند، معنی ندارد، پس بنابر این از این استفاده می شود که لاضرر جداست و خود راوی که عقبه بن خالد هست، او وقتی که آمده از امام صادق نقل بکند، خودش آمده اضافه کرده یعنی مثلاً امام صادق لاضرر را فرمودند و قضی رسول الله لاضرر و لاضرار بعد این عقبه بن خالد آمده، این لاضرر را تتمه این نقل کرده، نیست روایت از امام صادق است، با خودش فکر کرده، خب، اینی که پیغمبر الآن قضی بالشفعه بین الشركاء کرده این به خاطر لا ضرر است دیگر، آن وقت خود این عقبه بن خالد آمده لاضرر را در ذیل حدیث شفعه آورده، لاضرری را که از امام صادق شنیده مربوط به یک قضاء مستقل، آمده آن قضاء مستقل را با این حدیث شفعه با هم ضمیمه کرده و آن لاضرر را آمده با آن حدیث فضل ماء ضمیمه کرده پس بنابر این این لاضرر، این نمی تواند کلام امام باشد یا اینکه کلام پیغمبر باشد یعنی حدیث شفعه مذیل به این لاضرر باشد.

مطلبی که در اینجا به نظر می رسد، این است که شما در مقام ترجیح آیا روایت اهل تسنن را می آئید بر روایت خاصه ترجیح می دهید و بعد با آن روایت عبادة بن صامت می آئید تفسیر و جرح و تعدیل می کنید روایات خاصه را؟ اینطور باید باشد؟ یا اینکه با روایات خاصه، آنها باید حکمش روشن بشود؟

اولاً عبادة بن صامت خب از اصحاب امیرالمؤمنین بوده، تعریفش آمده در رجال، سند به عبادة

بن صامت را چطور شما تصحیح می کنید؟ خب آن هم که معلوم نیست چطور بودند، افراد عامّه بودند دیگر.

وانگهی خود اسحاق که از عبادۀ بن صامت نقل می کند خود اسحاق مُرسل است به خاطر اینکه او عبادۀ بن صامت را ندیده و به ارسال از عبادۀ بن صامت این اقصیه را نقل می کند و غیر از اسحاق، کسی این مسأله را از امام صادق در کتب ائمه حدیث اهل تسنن نیاورده و نقل نکرده است، و تمام کسانی که آن را نقل کرده اند که عبارتند از مسند احمد بن حنبل، سنن ابن ماجه و معجم طبرانی و امثال ذلک، اینها آمده اند از خود اسحاق نقل کردند که خود اسحاق بالارسال از عبادۀ بن صامت نقل می کند، پس بنابر این، این مربوط به اصل سند، که اصل سندش خدشه دار است یعنی خود رجال حدیث اهل تسنن هم این خبر را از عبادۀ بن صامت، مُرسل نقل می کنند...

لاضرر را در یک قضیه جدائی پیغمبر حکم کردند ولی در قضیه شفعه و فضل ماء از پیغمبر نقل کردند ولی عبادۀ بن صامت داعی برای نقل نداشته لذا نقل نکرده است، مگر تعهد کرده عین آنچه را پیغمبر بیان کردند، نقل بکند؟ این هم دلیل دیگر بر این که کلام ایشان در غیر وجه خودش است.

مسأله دیگر که از همه اینها مهمتر است این است که، اصلاً لاضرری که در روایت عقبه بن خالد است، چه اشکال دارد که ما بگوئیم مربوط به امام علیه السلام است نه اینکه پیغمبر فرمودند؟ یعنی امام در مقام تعلیل حکم شرعی آمدند تمسک کردند به یک قضاء پیغمبر و این خیلی زیاد است که در روایات، امام تمسک به آیات می کنند، تمسک به احکام و سنن پیغمبر می کنند این هم همینطور، امام در اینجا آمدند اقصیه پیغمبر را بیان کردند و بعد از باب تعلیل به تشریح آمدند یک قضاء دیگری را در ذیل این شفعه قرار دادند، اشکال ندارد و اگر اینطور باشد، دیگر آن روایت عبادۀ بن صامت این اهمال در ذهن را هم منتفی می شود یعنی پیغمبر در باب شفعه فرمودند، امام علیه السلام آمده این را ضمیمه کرده. دیگر در هر صورت این مطلب مرحوم شیخ الشریعه که راوی آمده این کار را کرده، می بینید خلاصه خیلی غیر موجه می نماید به جهت این که:

اولاً روایت عبادۀ بن صامت معلوم نیست که رجال سندش چه هست

دوم اینکه خود ائمه حدیث می گویند روایت مرسل است یعنی بر فرض که ما بیائیم و به استناد روایات خاصه بخواهیم روایت عبادۀ بن صامت را تقویت کنیم اگر ما بودیم و این روایت عبادۀ بن صامت ما همچین کاری را نمی کردیم، مرسل است و رجالش هم معلوم نیست بر آن مبنایی که ما قبلاً گفتیم به واسطه روایات خاصه بیائیم روایات عامّه را تصحیحش بکنیم باز تصحیح از جانب خاصه ما

بردیم آنجا، نه اینکه ما از آنجا برداریم روایات خاصه را تخصیص بزیم فرض کنید که تکه تکه اش کنیم تقطیعش کنیم یعنی ما از جانب روایات شیعه رفتیم روایات عامه را تصحیحش کردیم.

پس بنابر این در روایات شیعه، عقبه بن خالد لاضرر و لاضرار را در ذیل حدیث شفعه و فضل ماء نقل می کند و ما می بینیم چون عقبه بن خالد این مطالب را که بیان کرده به عینه همانی است که عبادة بن صامت نقل کرده پس معلوم می شود یا عبادة بن صامت این را اشتباهاً یا از باب عدم اعتناء به خاطر اینکه ضرری نمی رساند، از ذیل شفعه انداخته یا اینکه این اصلاً مربوط به شفعه نبوده، بنده خدا مطلب را بیان کرده، امام علیه السلام آمده از باب تعلیل این را مذیل به لاضرر کرده که به نظر من قرین قرار دادن این حدیث شفعه و لاضرر و لاضرار خیال می کنم از طرف امام صادق علیه السلام بوده اگر به این طریق بگوئیم آن وقت عبادة بن صامت هم دیگر آن روایاتی که نقل کرده در باب اقصیة النبی آن هم از عدم اعتنایی خارج می شود.

خب تا اینجا این مسأله مربوط به شیخ الشریعه، قطعاً غیر موجه است و حق مسأله در این است که یا این روایت از پیغمبر است یعنی حدیث شفعه و فضل ماء مذیل به لاضرر است یا اینکه از امام صادق است که هر کدامش باشد فرقی نمی کند، چون اینها می خواهند از آن حکم وضعی فرار بکنند که اگر بخواهند در ذیل حدیث شفعه بیاورند، این روایات لاضرر می آید جعل حکم وضعی می کند دیگر و این شیخ الشریعه به خاطر فرار از آن جعل حکم وضعی، آمده زده توی سر روایت خاصه، به جای اینکه حالا اگر می خواهی کاری بکنی تو روایات عامه بیا اینکار را بکن، به خاطر او آمده روایت خاصه را تقطیعش کرده، گفته عقبه بن خالد آمده از خودش لاضرر را بیان کرده. وقتی لاضرر بیان شد آن وقت دیگر در این صورت رد شد، دیگر در اینجا حدیث شفعه مذیل به لاضرر نیست و لاضرر حکم وضعی را دیگر نمی رساند فقط تکلیفی را می رساند حالا بعد می آید سراغ حکم تکلیفی که این تکلیفی حالا تحریمی است یا تنزیهی است؟ آن دیگر بحثش می رود جلو که حالا عرض می کنیم یعنی آن بحث تکلیفی تنزیهی و وضعی بودن و این حرفها مربوط به بحث فعلی ما نیست، ما فعلاً در این مقام هستیم که فقط اثبات بکنیم که این قاعده لاضرر، این در روایات آمده و در کدام مورد آمدن هم برای ما هم خیلی مهم است، که در چه موردی آمده مثلاً اگر ثابت بشود که در ذیل حدیث شفعه لاضرر آمده این مثلاً خیلی جلوی تمام آن مسائل بسته می شود.

حالا پس بیایم سراغ این روایت عقبه بن خالد و محمد بن عبدالله بن هلال، راجع به محمد بن عبدالله بن هلال که در سند کافی است و شیخ هم از کافی گرفته، شبهه شده به عدم توثیقش، یا حداقل

ردش، بیان نشده، به عدم توثیقش شبهه شده که در کتب رجالی اسمی از او نیست.

ولکن اظهر این است که محمد بن عبدالله بن هلال جزو رجال کامل الزیارات قولویه است و از مشایخ محمد بن حسین بن ابی الخطاب است که از اجلاء مشایخ طبقه سابعه بوده و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، چنین مرد جلیل القدری هیچ وقت نمی آید از یک شیخی که مورد وثوقش نیست این همه روایت بیان بکند، این قطعاً مورد وثوقش بوده. من نمی دانم اینها که در باب رجال صحبت کردند و بحث کردند اصلاً همینطوری آمدند...! آخه یک همچین شخص جلیل القدری بیاید از یک آدمی که شناسدش، همینطوری روایت نقل بکند! مگر می شود آخر مثلاً اینطور؟! آخر انقدر انسان چیز بشود! خود همین روایت کردن...، حالا یک شخص، افراد، افراد عادی، خوبند ولی افراد عادی، حالا نقل می کنند، ما خودمان هم الآن داریم می بینیم، من باب مثال همین رفقا و دوستان ما که هستند، خب اینها آدمهای عادی هستند، بنده خودم همانطوری که آن روز عرض کردم، آنقدر مطلب خلاف، انقدر مطلب خلاف من شنیدم، که دیگر یک روز در یک جلسه گفتم که من تا خودم از آقا یک حرفی را با گوشم نشنوم از هیچ کسی قبول نمی کنم، هر کسی که می خواهد باشد، بخاطر اینکه آنقدر خلاف شنیدم، هر کسی بگوید آقا فلان فرمودند اصلاً گوش نمی دهم، مگر اینکه حرفی باشد که مورد وثوق باشد. می گویم انقدر مطالب خلاف و عوضی برای من برداشته بنابر فهم خودش حرفی را نقل کرده بعداً می رویم می بینیم اصلاً جور در نمی آید، اصلاً با مسلک ایشان جور در نمی آید، چطور آمدند...؟! بعد می بینیم آقا اصلاً یک جور دیگر است، ایشان یک چیز دیگر گفتند، او یک چیز دیگر برداشته گفته،... بعدیک چیزی ضمیمه می شود و یک مسأله به این مهمی، بعد فردا می آیند، یقه آقا را می گیرند، که شما این حرف را زدی! کی این حرف را زدم؟ حالا می شود اینجوری باشد، نه، حالا آن...، ایشان هم این حرف را زدند، این دو تا با هم جمع می شوند، پس آقا آمده فلان حرف را زده است! و من انقدر مواردی دیدم از این قبیل که دیگر اصلاً بطور...، نه اینکه...، از درس خوانده هایمان دیدم ها، یعنی در جمع ضمائیم و جمع قرائن، الحمد لله ما آنقدر دچار اوهام و خیالات هستیم، دیده اید این بچه ها خیالاتی هستند، فی الجمله با یک طیران طیری، با یک چیز [جزئی] فوراً برایشان قطع حاصل می شود. این هم با یک قرینه [جزئی حکم صادر می کند که] پس منظور این است و ایشان این مطلب را می خواستند بگویند و لذا ما اصلاً به هیچ وجه نمی توانیم اعتمادی بکنیم.

آن وقت محمد بن حسین بن ابی الخطاب که او را از اجلاء مشایخ طبقه سابعه می شمارند این بیاید همینطوری از یک کسی روایتی را نقل بکند آخر؟! آن وقت این همه روایت!! یعنی جزو مشایخش

باشد! یعنی پیش کسی که مثلاً، پیشش می‌رفته، مراجعه می‌کرده، اگر ببیند این آدم ...، ولش می‌کند، اصلاً من هم، ما که حالا نه به آن مقامات هستیم، من الآن اگر یک همچین اشخاصی را ببینیم که اینها در نقل خیلی چیز هستند اصلاً گوش نمی‌دهم، گوش نمی‌دهم، تا ذهنم را بیایم بیخود مشغول بکنم، یا اگر گوش بدهم نمی‌آیم ثبت بکنم که این بعداً باعث اشکال بشود، یا اگر ثبت کردم اقلاً می‌نویسم من نسبت به این شخص شبهه دارم، یک همچین حرفی هم در این کتب نیست، اصلاً اینها را لحاظ نمی‌کنند، خب، اگر این پیشش فرد موثقی نبود، در ذیل این روایت می‌نوشت که این روایت را من از محمد بن عبدالله بن هلال نقل می‌کنم و ایشان پیش من خیلی فرد موثوق به نیست، خب، این، این همه روایت آمده نقل کرده، [ولی همچین مطلبی را هم در ذیل روایت بیان نکرده است] خب حتماً فرد ثقهای هست. این موضوع را اصلاً توجه نمی‌کنند، یعنی یک قرآنی را که باید به آن توجه کنند، نمی‌کنند، آن وقت یک چیزهای نیش گولی که اصلاً نه در دارد و نه پیکر، همان را می‌گیرند بادش می‌کنند و یک بدبختی را می‌زنند به دیوار، خب این یکی علاوه بر اینکه کشی هم از ایشان تعریف کرده.

می‌آئیم سراغ عقبه بن خالد، عقبه بن خالد، هم کشی از او مدح کرده و هم از امام صادق علیه السلام روایاتی در مدح و دعای او آمده و کسانی که از عقبه بن خالد غیر از ایشان نقل می‌کنند آنها هم افراد یکی و دو تائی نیستند پس بنابر این ما نمی‌توانیم عقبه بن خالد را فرد ضعیفی به حساب بیاوریم روایت عقبه بن خالد از نظر ما صحیح و موثوق به می‌شود وقتی که صحیح شد با آن بیانی که، این روایات شفعه در لاضرر و لاضرار، نه تنها ظهور دارد، بلکه می‌توانیم بگوئیم که صریح در این است که عقبه بن خالد، لاضرر و لاضرار را از امام نقل کرده، حالا امام از پیغمبر نقل کرده یا نکرده آن دیگر مربوط به خودش است، ما به آن کاری نداریم، حالا یا پیغمبر لاضرر را فرموده یا نفرموده، خود امام بگوید کفایت می‌کند، پس بنابر این این روایات هم، همه صحیح می‌شود.

پس روی این حساب ما می‌توانیم بگوئیم که در قضیه لاضرر و لاضرار ما چند روایت داریم، یک روایت مربوط به سمره است، یک روایت مربوط به شفعه است، یک روایت مربوط به فضل ماء است. البته روایات دیگری هم از اهل تسنن در همین زمینه، انشاء الله فردا می‌آئیم بیان می‌کنیم که این دو تا هم اثبات شد، یک مطالب دیگری هم بود ولی حالا...

اللهم صل علی محمد و آل محمد